

بسم الله الرحمن الرحيم^١

كلام در این بود که اگر ملاقی با مشتبه وجود داشت و این ملاقات بعد از علم اجمالی بود، مشهور از جمله **شیخ انصاری** فرمودند اجتناب از ملاقی لازم نیست و اصل طهارت نسبت به او جاری می‌شود. با توضیحاتی که مطرح شد. **محقق خوئی** فرمودند به این بیان **شیخ انصاری** اشکال وارد می‌شود بالشبهة الحیدریه که این شبهه را توضیح دادیم.

خلاصه اشکال هم این بود که **مرحوم سید حیدر صدر** در ملاقی و هر دو مشتبه اصل مسببی فرض کردند، اصل حلیت در هر دو مشتبه که گفتند مسبب از اصل طهارت است و اصل طهارت در ملاقی که مسبب از اصل طهارت در ملاقا است لذا این اصول تعارض و تساقط می‌کنند پس ملاقی هم نجس است.

محققین پس از **شیخ انصاری** مثل **محقق عراقی** و **محقق نائینی** و **محقق اصفهانی** قائل هستند که اجتناب از ملاقی لازم نیست و ملاقی پاک است. یک دلیلی اقامه می‌کنند با یک بیانی که بر آن دلیل شبهه حیدریه وارد نمی‌شود.

توضیح مطلب: آقایان می‌گویند علم اجمالی اگر بخواهد منجز و مثبت تکلیف باشد، یک رکن مهم دارد و آن رکن مهم این است که در لحظه تعلق علم اجمالی، علم اجمالی برای جمیع اطراف باید تکلیف منجز بیاورد و الا اگر علم اجمالی حادث شد نسبت به طرفین که یک طرف قبلاً تکلف ثابت داشته دیگر این علم اجمالی تکلیف نمی‌آورد.

به عبارت دیگر اگر علم اجمالی به طرفینی تعلق گرفت که یک طرف قبلاً تکلیف منجز داشت، نسبت به آن طرفی که تکلیف منجز داشته است احداث تکلیف نمی‌کند تحصیل حاصل است و نسبت به طرف دیگر شک بدوی است و اصول عملی بدون معارض جاری می‌شود.

مثال: دو مایع در مقابل انسان است یک مایع به حکم استصحاب نجاست، نجاستش ثابت است، قطره خونی افتاد نمی‌دانیم در مایع الف افتاد که مستصحب النجاسة است یا در مایع ب افتاد؟ اینجا می‌گویند علم اجمالی تکلیف جدید نمی‌آورد. وجهش این است که علم اجمالی یک منفصله حقیقی درست کند اینجا مایع اول که به حکم استصحاب نجس بوده است علم اجمالی تکلیف جدید در او حادث نمی‌کند. نسبت به مایع دوم شک در طهارت و نجاستش داریم اصل طهارت بدون معارض جاری می‌شود. چون مایع اول نجس بوده است، اصل طهارت نداریم، مایع دوم شک در نجاست داریم اصل طهارت جاری می‌شود.

در ما نحن فيه ملاقی مشتبه آقایان می‌گویند دقیقاً مسأله اینگونه است. خود مشتبه به علم اجمالی اول، وجوب اجتناب دارد مستدل می‌گفت یک علم اجمالی دوم درست می‌شود بین مشتبه و این ملاقی که لباس باشد، آقایان می‌گویند این علم اجمالی دوم منجز تکلیف نیست. آن مشتبه که وجوب اجتناب داشته است، علم اجمالی دوم وجوب اجتناب دوم که نمی‌آورد، شک داریم در طهارت ملاقی، اصل طهارت جاری می‌کنیم.

نهایة الافکار ج ۳ ص ۳۵۸ و مطالب **محقق خوئی** را در **مصباح الاصول**^۳ مراجعه کنید.

۱ - جلسه ۷۱ - مسلسل ۱۸۹ - سمنیه - ۱۳۹۹/۱۱/۲۱

۲ - نهایة الافکار جلد ۲: صفحه ۳۵۸: «و اما على القول بعلية العلم الاجمالي) للموافقة القطعية ومنعه عن جريان الاصل النافي ولو في بعض الاطراف كما هو التحقيق، فحيث ان الملاقي بنفسه يكون طرفاً للعلم الاجمالي بالنجاسة بينه وبين الطرف كالملاقي - بالفتح - لا انه من قبيل ضم مشكوك بمعلوم بشهادة وجود العلم الاجمالي بينه وبين الطرف حتى مع فرض تلف الملاقي - بالفتح -، كان اللازم هو التفصيل في منجزية هذا العلم بين الشقوق المتصورة سابقاً في العلمين من حيث الطولية والعرضية (وعليه) نقول انه اذا كان العلم بنجاسة الملاقي أو الطرف ناشئاً عن العلم بنجاسة الملاقي أو الطرف، فلا شبهة في اختصاص التأثير بالعلم الاجمالي السابق بنجاسة الملاقي - بالفتح - أو الطرف وانه لا أثر معه للعلم الاجمالي المتأخر رتبة من جهة تنجز التكليف بالاجتناب عن الطرف في المرتبة السابقة بالعلم الاجمالي السابق رتبة، فانه يعتبر في منجزية العلم الاجمالي ان لا يكون مسبقاً بمنجز آخر موجب لتنجز احد طرفيه والا فيخرج عن صلاحية المنجزية ومعه يرجع الشك في نجاسة الملاقي - بالكسر - وجوب الاجتناب عنه إلى الشك البدوي فتجری فيه أصالة الطهارة».

۳ - مصباح الاصول (مباحث حجج و امارات- مكتبة الداوري) جلد ۱: صفحه ۴۱۴: «و الصحيح في الجواب عن الاستدلال المذكور ان يقال ان تنجز العلم الاجمالي منوط ببطلان الترجيح بلا مرجح، فانه بعد العلم الاجمالي لا يمكن جريان الأصل في جميع الأطراف، للزوم المخالفة القطعية، و لا في بعضها للزوم الترجيح بلا مرجح، فتسقط الأصول و ينتج التكليف لا محالة. و عليه فلو لم يجر الأصل في بعض الأطراف في نفسه لجهة من الجهات، فلا مانع من جريان الأصل في الطرف الآخر، فلا يكون العلم الاجمالي منجزاً. و لنذكر لتوضيح المقام أمثلة: (منها)- ما لو علمنا إجمالاً بوقوع النجاسة في أحد المانعين مثلاً، و كان أحدهما المعين محكوماً بالنجاسة لأجل الاستصحاب مثلاً قبل العلم الإجمالي، فلا تجري فيه أصالة الطهارة بنفسها كي تكون معارضة بجرياتها في الطرف الآخر، فتجري أصالة الطهارة في الطرف الآخر بلا معارض. و (بعبارة أخرى) لا يكون العلم الإجمالي المذكور علماً بالتكليف الفعلي على كل تقدير، بل ليس إلا احتمال التكليف في الطرف الآخر، فيجري الأصل النافي بلا معارض.....».

این مطلب به نظر ما تمام است علم اجمالی منفصله حقیقی درست نمی‌کند، وجوب اجتناب عقلی نخواهد بود، لذا تنجز علم اجمالی در ملاقی تنها معنا نخواهد بود.

صورت دوم در بحث ملاقی این است که ابتدا ملاقات به وجود آمده است و بعد علم اجمالی پیدا شده است. فرض کنید دو مایع است یکی متصل به لباس است، یک قطره خون افتاد نمی‌دانیم آیا در ظرفی افتاده است که ملاقی با لباس است یا در آن مایع دیگر این قطره خون افتاده است؟ اینجا آیا اجتناب از ملاقی هم لازم است یا نه؟ دو نظریه است:

نظریه اول: مختار **نسیخ انصاری** و **محقق نائینی** است که می‌گویند اجتناب از مشتبهین لازم است بدون ملاقی و ملاقی پاک است، فقط از مشتبهین باید اجتناب کرد.

نظریه دوم: این است که اینجا با صورت قبل فرق می‌کند و اجتناب از ملاقی هم لازم است.

دلیل **محقق نائینی** بر عدم وجوب اجتناب از ملاقی اگر علم اجمالی بعد از ملاقات باشد، چنانچه در **اجود التقریرات** ج ۲ ص ۲۶۰ آمده است با یک مقدمه خلاصه‌اش این است.

مقدمه: در مقدمه ما وضعیت ملاقی را بررسی کنیم نه در اطراف علم اجمالی بلکه ملاقی با طرف واحد که متنجس است. فرض کنید یک ظرف آب است اینجا، قطره خونی در این ظرف آب افتاد، آب متنجس شد و لباس هم با این آب ملاقات کرد، اینجا حکم می‌کنیم که این لباس هم متنجس شده است به سبب ملاقات، **محقق نائینی** می‌فرماید اینجا مستقیم از خود عین نجاست، نجاست را نگرفته است، ملاقات با متنجس سبب نجاست شده است.

به عبارت دیگر نجاست مسبب است از رطوبتی که از ملاقات حاصل شده است. لذا ایشان می‌فرمایند بین ملاقی و ملاقا در همه جا چه مشتبه باشد و چه نجس باشد، رابطه سببیت و مسببیت است. لذا شما هر وقت اصلی در ملاقا جاری کنید در غیر مشتبه وضع ملاقی هم خود به خود روشن می‌شود و نیازی به جریان اصل ندارد. این دو مثال را دقت کنید.

مثال اول: لباس با مایع مستصحب النجاسه ملاقات کرد، مایع که متنجس شد لباس متنجس است نیاز به جریان اصل در لباس نداریم لباس هم متنجس است چون با متنجس ملاقات کرده است.

مثال دوم: یا بر عکس اگر لباس با مایع مشکوک ملاقات کرد و حالت سابقه نجاست نداشت، اصل طهارت در آب باعث می‌شود بگوییم لباس هم پاک است و نیازی به جریان اصل در مسبب نداریم. لذا نکته‌ای که **محقق نائینی** در مقدمه بر آن ترکیب می‌کنند این است که می‌فرمایند دقت داشته باشید در سبب و مسبب تا وقتی اصل در سبب جاری است اصلا اصل در مسبب زنده نمی‌شود و اصلا اصل نداریم وقتی در مسبب اصل جاری می‌کنیم که اصل در سبب از بین رفته باشد و ما در سبب اصلی نداشته باشیم آنجاست که اصل در مسبب زنده می‌شود بعد از این مقدمه.

حالا **محقق نائینی** می‌فرمایند در ما نحن فیه نگاه کنیم اجتناب از طرفین مشتبه لازم است ما قبول داریم، ولی می‌فرمایند اجتناب از ملاقی لازم نیست. می‌فرمایند هر چند ما مطلب مستدل را بپذیریم علم اجمالی در وقت ملاقات سه طرف دارد به خلاف صورت اول، اینجا ما قبول داریم با حدوث علم اجمالی سه طرف شکل می‌گیرد این را می‌پذیریم ولی باعث نمی‌شود که از هر سه طرف باید اجتناب کرد بلکه نسبت ملاقی با ملاقا نسبت طولی و نسبت مسببیت است، اگر در ملاقا اصل جاری کردید وضع ملاقی روشن می‌شود.

ولی در ما نحن فیه در دو ملاقا و مشتبه اصلین تعارض می‌کردند تساقط می‌کردند، در آن مرحله که در ملاقی اصلی نداشتیم چون رابطه طولی است، وقتی که اصل در ملاقا و طرف دیگر تعارض کردند و تساقط کردند، تازه اصل در ملاقی زنده می‌شود و بدون معارض است. اصل طهارت در ملاقی چه وقت زنده شد؟ وقتی که اصل در ملاقا تعارض کرد اینها در عرض هم نیستند که شما می‌گویید هر سه تعارض کردند و تساقط کردند، این اصل در طول آن است.

لذا اصل در ملاقی تا اصل در ملاقا تعارض کرد، زنده می‌شود معارض هم ندارد اصل طهارت می‌گوید ملاقی پاک است هر چند هر سه در عرض واحد طرف علم اجمالی باشند. این خلاصه کلام **محقق نائینی** است.^۴

در مقابل محققینی مثل **محقق خراسانی** و **محقق اصفهانی** این حرف را قبول ندارند می‌گویند در ملاقی هم اصل وجود ندارد و باید از ملاقی مثل ملاقا در این صورت اجتناب کرد. که توضیحش خواهد آمد.

۴ - أجود التقريرات جلد : ۲ صفحه : ۲۵۹ و ۲۶۰: «... (قلنت) العلم بنجاسة الملاقي أو الطرف الآخر انما يكون مؤثرا فيما لو لم يكن الحكم في الطرف الآخر منتجزا بمنجز سابق لما عرفت سابقا من ان تنجز العلم الإجمالي يتوقف على كون العلم علما بالتكليف على كل تقدير و مع تنجز التكليف في أحد الطرفين بمنجز شرعي أو عقلي لا يكون كذلك بل يكون مرجعه إلى الشك في حدوث تكليف آخر غير المنتجز سابقاً و حيث ان المفروض في المقام ذلك لتتنجز الحكم في الطرف الآخر على تقدير وجوده بالعلم السابق فلا أثر لهذا العلم الإجمالي و اما العلم بنجاسة مجموع الملاقي و ما لاقاه أو الطرف الآخر فلا أثر له أيضا فان نجاسة الملاقي و نجاسة ما لاقاه ليستا في مرتبة واحدة بل الشك في أحدهما مسبب عن الشك في الآخر فالعلم بخطاب مردد بين الطرفين سابق في الرتبة على الخطاب المشكوك أوجب تنجز المعلوم و سقوط الأصول في أطرافه فلم يبق إلا الشك في خطاب متعلق بخصوص الملاقي و من الضروري ان الأصول إذا سقطت في ناحية الشك السببي فينتهي الأمر إلى الأصل الجاري في الشك المسببي (و منه يظهر) انه لا فرق في عدم لزوم الاجتناب بين ما إذا كان الملاقة سابقا على العلم الإجمالي أو لا حقا فان الميزان في خروج الملاقي عن أطراف العلم هو كون خطابه في طول خطاب ما لاقاه من غير دخل للتقدم الزماني فيه أصلا و سيجيء له مزيد بيان إن شاء الله تعالى...».